

۲۰۳۹۱۳۱

به نام خداوند بخشنده و مهربان

اساسِ هستی

(جلال‌الدین محمد بلخی)

مؤلف: استاد بدیع الزمان فروزانفر

انتشارات نیرگان

سرشناسه: فروزانفر، بدیع الزمان
عنوان و نام پدیدآور: اساس هستی (جلال‌الدین محمد بلخی) / به قلم
بدیع الزمان فروزانفر.

مشخصات نشر: تهران: تیرگان، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۴-۳۵۴-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ ق. نقد و تفسیر

• نوع: ترجمان: برای - قرن ۷ ق. - نقد و تفسیر

رده بندی کنگره: PIR۵۳۰۵

رده بندی دیسی: ۸۱۶۱۳

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۵۷۱۹۷۴۰



انتشارات تیرگان

تهران، صندوق پستی: ۱۱۴-۱۷۱۸۵، تلفن: ۸۸۱۳۰۵۹ و ۰۹۱۲۴۱۱۱۵۱۲

Email: tirganpub@yahoo.com / www.tirganpub.com

اساس هستی

(جلال‌الدین محمد بلخی)

مؤلف: بدیع الزمان فروزانفر

طراح جلد: مریم میرحسینی مطلق

لیتوگرافی: صدف • چاپ‌خانه حیدری • صحافی: حیدری

نوبت چاپ نخست: ۱۳۹۸ • شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شماره نشر: ۵۵۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۴-۳۵۴-۵

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

فهرست

صفحه	عنوان
۴	مقدمه‌ی مؤلف
۱۶	فصل اول - آغاز عمر
۴۹	فصل دوم - ایام تحصیل
۶۳	فصل سوم - دوره‌ی انقلاب و آشفته‌گی
۱۰۷	فصل چهارم - روزگار تربیت و ارشاد
۱۲۶	فصل پنجم - پایان زندگانی
۱۳۳	فصل ششم - ملاقات با مولانا از مشایخ تصوف و علما و ادبا
۱۵۱	فصل هفتم - شهر نیران و امرای معاصر
۱۵۸	فصل هشتم - صورت و سیرت مولانا
۱۶۶	فصل نهم - آثار مولانا
۱۹۱	فصل دهم - خاندان مولانا

مقدمه

یاد دارم که طفل بودم و پدر و عمّ من در اثنای صحبت، اشعاری دل‌انگیز به طریق مثَل می‌آوردند و از امواج صورت و حرکات آنان آثار سرخوشی و شادمانی محسوس می‌گردید؛ وقتی می‌پرسیدم این شعر از کیست؟ می‌گفتند که از مُلّاست.

پدر من و دیگر واعظان و عالمان آن ولایت نیز به همین روش، اشعاری بر سر منبر انشاد می‌نمودند و بعضی از مستمعان که حالتی یا اندک مایه‌ی اطلاعی داشتند سر از خود می‌جلبانیدند. وقتی در خانه از قائل شعر تحقیق می‌کردم در پاسخ من می‌گفتند از مثنوی است. برادران و خویشان کهن سال در ضمن قصّه و حکایت‌های گذشته نقل می‌کردند که جدّ جدّی من اشعار بسیاری از مثنوی حفظ داشته‌اند و در مجالس و بر سر منبر می‌خواندند.

روایت می‌شد که برای من بدین سبب نزد عوام و فقیهان تنک مغز آن روزگار چندان مقبول و پسندیده نبود و پیوسته آن طایفه به تلویح یا تصریح او را در روایت اشعار مثنوی سرزنش می‌نمودند و او که شایسته سخنان فرامی‌داد و گاهی نیز منکران را به صوب رشاد ارشاد می‌کرد و بر ادله‌ی واهی آنان خطّ بطلان می‌کشید.

می‌شنیدم که چون جدّ من تحصیلات خود را پایان رسانید از استاد اجازه‌ی اجتهاد درخواست و او به جهت آزمایش علم و دانش و فن او به درجه‌ی اجتهاد فرمود تا رساله‌ای در شرح و بیان این بیت مثنوی بنویسد:

بیهوشی خاموشی اندر آخص

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

این روایات کم و بیش در وجود من مؤثر می‌شد و آن اشعار را بطر نقشی می‌یست، ولی هنوز نمی‌دانستم که ملّا کیست و مثنوی چیست؟!

قدری که درجه‌ی تحصیل بالا رفت و به خطّ فارسی آشنایی و از قرائت قرآن فراغ حاصل آمد و هنگام آن رسید که در مقدّمات عربیّت خوضی رود و شروعی افتد، مرا به مکتب دیگری سپردند که معلّم یا به اصطلاح آخوند آن مکتب پیری بود هشتاد ساله که به خدمت بسیاری از کملین رجال رسیده بصیرت بیش‌تر و اطلاع کامل‌تری داشت.

معلم مکتب پس از آن که چندی سپری شد، سرگذشت خود را برای ما شرح می داد که من در ایام جوانی صیت حاج ملا هادی حکیم سبزواری را شنیده از بشرویه به سبزواری افتادم، در آن موقع حاج ملا سلطان علی گنابادی (از مشایخ بزرگ قرن اخیر) هم به قصد تحصیل حکمت و ادراک خدمت و صحبت حکیم در سبزواری به سر می برد و مغنی درس می داد و من مقدمات عربیت را نزد آن بزرگوار خوانده، به محضر حاجی حاضر می گردیدم. در ضمن سرگذشت های شگفت از حاجی و شاگردان او نقل می کرد و اشعار مثنوی برای ما می خواند و او را در حال خواندن نشاطی عجیب دست می داد.

این مکتب را پیر که علاوه بر ادراک مجلس حکیم سبزواری در تهران سعادت حضور عده ای بسیل از سرندان مانند مرحوم جلوه و آقا محمد رضای قمشه ای را یافته بود، حالات و اطوار شگفتی خود به ظهور می آورد و به مثنوی عشق می ورزید و روی هم رفته جهان دیده و جزیب و آزاده منش بود و ما را به آزادگی و حریت ضمیر سوق می داد و صحبت او برابر آنی داشت که مثنوی را به دست آورم و بخوانم و به تقلید پدر و نیای خود از آن گنجینه ای استانی توشه ای بگیرم و سخنان خود را در مجالس بدان گویهران ثمین آرایش دهم.

در دیه کوچک ما که از هر جهت فقیر و بی مایه و در حال سواد آن انگشت شمار بودند، دسترسی به کتاب مثنوی میسر نمی گردید، چه تنها سینه ی چاپی آن وجود داشت که دارندگان آن را چون راز عشق مخفی می نمودند و در محفل خانوادگی هم در دست عاریت گیرندگان تلف شده بود. روزگاری گذشت و ایامی به نوشی و تاختی سپری شد، تا این که عزیمت مشهد جزم گردید و آن جا به محضر استاد مرحوم عبدالجواد ادیب نیشابوری (۱۲۸۱-۱۳۴۴) راه یافتیم و به کلی ربوده ی آن بیان شیرین و گفتار ملیح گردیده، سر از قدم نشناختیم و دل بر فراق خویشان و پیوستگان نهاده، آهنگ اقامت کردم تا از محضر استاد فایده بگیرم.

استاد مرحوم در علوم بلاغت و فنون ادب سخت توانا و بر اسرار آن نیک واقف بود و ذوقی از نسیم صبحگاه لطیف تر داشت و اشعار فراوان از قدمای شعرای عرب و ایران که انتخاب آن ها از جودت فکر و لطف قریحه ی او حکایت می کرد محفوظ او بود و

گاه و بی‌گاه به قرائت و املای آن آیات مجلس افاضت و محضر درس را نمودار جنات عدن می‌ساخت و از فرط رغبت به تکمیل طالب علمان همواره اصرار می‌کرد که آن اشعار گزیده را بنویسد و از بر کنند.

رسم چنان بود که دانش آموزان روشن فکر علاوه بر مجلس درس که فیض عام و به منزله‌ی خوان یغما بود و نزل دانش در کنار مستحقان و نامستحقان ریخته می‌شد صبحگاه به حجره‌ی خاص که مسکن شبانه‌روزی استاد بود حاضر شوند و آنچه میسر گردد افاضات و معارف وی به قید کتابت درآورند و آیات و قصاید منتخب به عربی و پارسی رد دفاتر خود بنویسند و روز دیگر حفظ کرده به قصد تصحیح بر استاد فرو خوانند.

اما بیش‌تر محضرظات استاد از گفتار متقدمان پارسی و تازی بود و به آیات جزل و جماسات میلی هر چه تمام‌تر به خرج می‌داد و از شعرهای رقیق و نازک کاری‌های متأخرین لذت نمی‌برد و دانش‌آموزان را هم به مذاق خود مشغول دیوان‌های شعرای خراسان می‌کرد و از مطالعه‌ی سنی و دیگران باز می‌داشت.

بنده هم به جهت آن که عقیده‌ی استاد بر راستی آن که به صفای ذهن و لطافت قریحه‌ی او معجب بودم و به فضایل انسانی وی عشق می‌ورزیدم و گاهی نیز نظم‌بی‌بی‌سر و سامان و بی‌تی شکسته بسته می‌وردم به اهنمایی آن فاضل فرشته‌خو به تتبع و مطالعه‌ی دیوان‌های پیشینیان وقت صرف می‌کردم چندان که شب و روز هنگام آسایش و حرکت از خواندن یا تکرار و حفظ شاهنامه و دیوان فرخی و مسعود سعد و منوچهری غفلت نمی‌ورزیدم و طبعاً نظر به پیروی سلیقه‌ی استاد مولانا جلال‌الدین سروکاری نداشتم، سهل است خالی از انکار هم نبودم.

در آغاز سال ۱۳۰۳ به تهران آمدم و روزگاری پس از آن باز کارم مطالعه‌ی همان نوع شعر بود تا بدان غایت که از مطالعه‌ی دیوان‌ها خاطر من را ملالتی شگفت بهم رسید و بیش میلی و رغبتی نماند. در این میانه یکی از دوستان (جاج ملک‌الکلام) مر به خواندن آثار سنایی خاصه حدیقه هدایت کرد و من به موجب گفته‌ی او حدیقه را به دست آوردم و از روی کمال بی‌رغبتی به قرائت آن پرداختم، ولی چیزی نگذشت که عهد من

با خُرَم دلی و مسرت از گفته‌ی شاعران تجدید یافت و پنداشتی دری از رحمت به رویم گشودند.

در سرندهم و از حال و کار خود سخن نرانم، حدیقه آثار سنایی کلید سعادتِ دیگری به دست من داد، زیرا مرا به آثار و گفتار مولانا جلال‌الدین راهبر شد و بنده شیفته و فریفته‌ی مثنوی گردیدم و به ذوق تمام دل در کار مطالعه‌ی آن بستم و هر بیت که به نظرم خوش و دانش‌آمیز می‌آمد حفظ می‌کردم، اما هنوز نمی‌دانستم مولانا جلال‌الدین که بوده و در چه عرصه‌ی می‌زیسته و کدام حوادث بر وی گذشته است.

اما سبب اصلی و باعث حقیقی در توجه این ضعیف به تحقیق تاریخ زندگانی و مطالعه‌ی احوال مولانا جلال‌الدین آن بود که در تابستان سال ۱۳۰۸ یکی از خداوندان معرفت فرمود که من در احوال مولانا با شیخ سعدی به کتب تذکره و منابع تاریخی راجع به زندگی این در بزرگ، بن‌گرم و چگونگی آن را پژوهش کنم. بنده نظر به اهمیت سؤال همت بستم که هر چه بداند و بداند غور این موضوع برسم و این نقطه‌ی تاریک را روشن کنم، زیرا گمان می‌کردم که پیشینیان سایر قسمت‌های تاریخ حیات مولانا را چنان که باید واضح و روشن ساخته‌اند.

به کتب تذکره و تواریخی که بدین مطلب مربوط می‌شد و نظر افکندم و مدتی دراز رد سنجش و مقایسه‌ی اخبار و روایات صرف کردم، راستی هر چه پیش‌تر رفتم از مقصود دورتر افتادم و هر قدر بیش‌تر خواندم کمتر دانستم. در بخت بدان بود عزم قرین فتور گردد و همت سستی پذیرد و از نو میدی روی در کار دیگری کنم. قضا را در مهر ماه همان سال تدریس تاریخ ادبیات فارسی در دانش‌سرای عالی (دارالمعلمین عالی آن روز) بدین ضعیف واگذار شد و ناچار گردیدم که در تاریخ مردان بزرگ و ناموران این کشور استقصایی هر چه تمام‌تر کنم تا در نزد دانشجویان به سمت تقصیر موسوم نگردم و داغ اهمال بر جبین کارم نخورد، بدین جهت تجدید عزم نمودم و دل بر مطالعه‌ی دواوین و آثار قدما نهادم و هر چند می‌بایست احوال بسیاری از شعرا و نویسندگان را تحقیق نمایم با این همه از مقصود اصلی هم غافل نبودم و گاه و بی‌گاه آن چه می‌یافتم بر کاغذ پاره‌ای تعلیق می‌کردم و در گوشه‌ای می‌گذاردم تا نوبت تدریس به

شرح احوال و تحقیق آثار مولانا رسید. بار دیگر مجموع آن تعلیقات و یادداشت‌ها را به میزان خرد سنجیدم و برابر یکدیگر گذاشتم، این همه اخباری سست و متناقض بود که عقل به بطلان آن گواهی می‌داد و در حکم خرد راست نمی‌نمود و روایتی چند مکرر بود که متأخرین از متقدمین گرفته و بی هیچ گونه تأمل و تدبیری در صحت و سُقم آن در کتب خود آورده و گاهی برای اظهار قدرت سجعی بارد یا ترصیعی بی مزه در عبارت افزوده بودند. دانستم که آن چه آنان نوشته و بنده گرد آورده‌ام غالباً افسانه آمیز و از حقیقت و مطابقت تاریخ برکنار است.

معمولاً مدوه گریبان جانم بگرفت، بر عمر گذشته دریغ می‌خوردم و راه به جایی نمی‌بردم. وقتیکه تنگ درآمده بود. در این میانه خبر شدم که نسخه‌ی مناقب افلاکی نزد دوست اجماعی، سید عبدالرحیم خلخالی موجود است، درخواستم تا آن نسخه را به رسم امانت باین بنده بفرستند، از آن جا که ایشان را به نشر آثار گذشتگان اهمی بسیار است آن کتاب عزیز و ناممیی نفیس را از بنده دریغ ننمودند. قُرب یک ماه در مطالعه‌ی آن روز و شب معروض کردم و چندبار از آغاز تا به انجام خواندم و اخبار صحیح و مطالب تاریخی آن را به سبب تشریفی نقل نمودم.

اما این کتاب هر چند از قدیم‌ترین منابع تاریخ زندگانی مولانا است و مؤلف آن خود مثنوی‌خوان تربت شریف بوده و به خدمت سلطان ولد و عده‌ای از اصحاب مولانا رسیده و اکثر روایات او منتهی می‌شود به کسی که سعادت ادراک مجلس مولانا یافته‌اند با این همه از حُسن عقیدت یا نظر به ترویج خاندان مولانا اغلب روایات و حکایات را با ذکر کرامات آمیخته و نیز در نقل سنین و تواریخ به هیچ روی دقت ننموده، چندان که تشخیص درست از نادرست به دشواری میسر است.

لیکن با همه‌ی این خلل‌ها این هنر دارد که کامل‌تر و مشروح‌ترین کتابی است که در شرح احوال و زندگانی مولانا و پدر او سلطان العلماء و یاران برگزیده‌ی وی، صلاح‌الدین و حسام‌الدین و شمس‌الدین و برهان‌الدین محقق و پسرش سلطان ولد و چند تن از خاندان او تألیف کرده‌اند و مطالعه‌ی آن برای کسانی که می‌خواهند مولانا را بشناسند و از تربیت اصلی و سیر معنوی او آگاهی یابند، ضروری شمرده می‌شود و اکثر روایت‌ها

که در تذکرها دیده می‌آید از آن کتاب اقتباس شده است.

سخن آشکار و گشاده می‌گویم، پس از مقابله‌ی این روایات با آن چه از کتب دیگران یادداشت کرده بودم بدین نکته برخورددم که تحقیق زندگانی مولانا برای تذکره‌نویسان ایرانی سخت دشوار و مشکل بوده است، چه مولانا در همان آغاز زندگانی از میهن خود به دور افتاده است و اهل میهن وی از سوانح عمر و حوادث حیات او بدین جهت کم‌تر آگاهی داشته‌اند، گذشته از آن‌که زندگی او اسرارآمیز بوده و موافق و مخالف رفتار و گفتارش را نوعی دیده و به اقتضای فکر و اندیشه‌ی خود تأویل می‌نهاده‌اند و از آن رو، جبرهای آمیخته به کرامت و داستان‌های انکارانگیز که هیچ یک در حکم خرد را نسبت در تاریخ آن بزرگوار افزوده و سرچشمه‌ی تحقیق را به گل انباشته‌اند.

بار دیگر از روان پاک مولانا منت خواستم و مجموعه‌ی تعلیقات را بر آثار آن صراف عالم معانی عرضه داشتم و شش باره‌ی مولانا در قلم آوردم. دوستان من که از این کار با خبر بودند مرا تحریض و ترغیب نمودند تا نتیجه‌ی رنج خود را به وسیله‌ی خطابه منتشر سازم. بنا به خواهش ایشان در زمستان ۱۳۱۱ شش خطابه راجع به زندگانی و آثار مولانا در انجمن ادبی ایراد کردم و اداره‌ی تندیس و مجلس از راه مساعدت و همراهی، دو تن از تندیس‌ان (همدمی - صفا کیش) را مامور کردند که القاءات این ضعیف را به قید کتابت درآوردند و بنده را مرهون محبت و همراهی خویش ساختند، زیرا در حقیقت زمینه‌ی این تألیف را اداره‌ی تندیس و مجلس مساعدت می‌دادند.

دوستان که گفتار بنده را شنیده و از فرط عنایت نیم‌هنر دیده و هفتاد عیب ننگریسته بودند، دم به دم مرا بر تألیف مختصری مشوق و محرض می‌آمدند و بنده قلت بضاعت خویش را با عظمت مقام مولانا سنجیده، بر این کار دلیری نمی‌نمودم زیرا می‌دانستم و هم اکنون می‌دانم که هر چه تحقیق ما به غایت رسد، باز دست اندیشه از دریافت پایگاه آن گوینده‌ی آسمانی کوتاه است. از شما پنهان چه دارم گاهگاهی هم به رسم فال از روان مولانا دستوری می‌خواستم و ورقی از مثنوی بر می‌گشودم اجازت نمی‌رسید و بنده از کار بستن فرمان دوستان خود تن می‌زدم و دیده بررهگذار غیب گشوده

می داشتم؛ چند ماهی بیش بر نیامد که «معارف سلطان العلماء ولد» از کتابخانه‌ی استاد دانشمند آقای علی اکبر دهخدا به دست من افتاد و برق امیدوی در گوشه‌ی دلم بتافت. آن را به مطالعه گرفتم و هر چه مرا در کار بود به شکل یادداشت به نوشته‌های پیشین بیفزودم و گره‌بسی از مشکل‌ها را بدان وسیلت باز کردم و خیالم تا حدی آرامش پذیرفت.

در پاییز ۱۳۱۲ یکی از دوستان مشفق با جناب آقای علی اصغر حکمت، وزیر دانش پرور معارف، سخنی از رنج و کوشش من به میان آورده بود و جناب معظم‌له که دلباخته دانش و فریفته آثار بزرگان این کشورند اشارت فرموده بودند که بنده این تألیف را آغاز کنم و هر چه زودتر به سر آورم.

بنده با بیش از بیست و پنج سال تجربه و با جهد تمام روی در این کار کردم و همت بستم که فرمان بجای آورم. چند صفحه از فصل نخستین بنوشتیم، اما خاطرم پریشان بود و میل داشتم که نسخه‌ی ریخته‌نامه را هم پیدا کنم و با اطمینان بیش‌تر به تألیف این نامه پردازم، زیرا یکی از دوستان وعده کرده بود که آن کتاب را برای من بفرستد ولی این اندیشه به حصول نیبوست و خیال من تشویش تمام داشت.

ناگاه سعادت آسمانی و پرتو بامان، اما این حجاب هم از چهره‌ی مقصود برگرفت و نسخه‌ی ولد نامه، تألیف سلطان ولد پیدا شد و به ملکیت این ضعیف درآمد و در مدت اندک عنایت پنهانیان گره‌گشایی‌های بسیار کرد و لوازم کار از نسخ خطی کهن غزلیات و مثنوی بی‌هیچ کوششی پیاپی میسر گردید، ولی وظایف دیگر در عهده‌ی اهتمام بنده افتاده بود و زیادت فراغی نمانده و عوارض جسمانی و نالانی و ناتوانی پیش آمده دواعی همت و بواعث عزیمت فتوری هر چه قوی‌تر می‌نمود و انجام این منظور در عهده‌ی تعویق می‌ماند و این بنده از اسباب ظاهری نومید گشته، بادل سوزان و چشم اشکبار دست به درگاه خدا برداشته، از ملهم غیبی مدد می‌خواستم که فرصتی بادید آید و معجالی میسر شود تا از این آتش تابناک که در زیر خاکستر الفاظ و عبارات نهفته مانده و هر یک چند به دم سوخته‌ای گوشه‌ای از رُخ روشن جلوه داده و اینک پس از هفت صد سال در جان این ضعیف زبانه زده پرتوی به عاریت گیرم و چراغ استعدادی چند که منتظر زبانه‌ی نور است بدان فروغ ظلمت سوز بگیرانم. ناگاه برق عاطفت الهی

روشنی نمود و قانون تأسیس دانشگاه به تصویب مجلس شورا رسید و به موجب تبصره‌ی ماده‌ی (۱۶) تألیف رساله‌ای برای بنده ضروری گردید و گویی این تبصره کحل الجواهر عزیمت من بود.

ناچار مطالعه‌ی آثار مولانا و منابع قدیم و جدید را از سرگرفتم و گرم در کار آمده کارنامه‌ی مولانا را می‌نیشتم که دوست فاضل ارجمند من آقای رشید یاسمی در تابستان ۱۳۱۳ از سفر اروپا ارمغانی گران‌بها به من آورد و آن مجموعه‌ی تعلیقات و یادداشت‌هایی بود که استاد بزرگوار کامل الحال والقال آقای کاظم‌زاده ایرانشهر از گفته‌ی بازماندگان و مستندان مولانا در عهد حاضر گردآورده‌اند. استاد صاحب‌دلان خیال کرده بودند در شرح حالی از مولانا بدان قلم جانبخش و بیان شیرین تألیف نمایند وقتی که آقای یاسمی سبقت از من پیش گرفته و در این راه کرده بودند، تمامت آن یادداشت‌ها را برای تکمیل این تئیسف بفرستادند و گذشت خود را از معنویات که سخت‌ترین عقبه‌ی طریق سلوک است نیز به ثبات رسانیدند.

بنده با نهایت اهتمام روز و شب به انتشار تحریر این رساله می‌گذرانیدم تا آن که در اردیبهشت ۱۳۱۴ به پایان رسید و آن را به شورای دانشگاه تهران تقدیم نمودم و شورای دانشگاه پس از رسیدگی در امرداد همان سال به تصویب رسانیدند.

در این میانه «مقالات شمس» نیز به سعی وزارت معارف و عیس‌برداری شده در دسترس بنده گذاشته آمد و لوازم تکمیل کار هر چه فراهم تر گردید: رلی و سایل انتشار و طبع دست فراهم نمی‌داد. عاقبت آن هم به توجّه جناب آقای حکمت وزیر معارف که مبدأ و منشأ تألیف این کتاب بوده‌اند، صورت امکان پذیرفت و شورای دانشگاه نیز اجازه دادند که به طبع این رساله اقدام نمایم، زیرا این تاریخ تقریباً هفت صدمین سال ظهور مولانا می‌باشد. در این موقع به دلم گذشت که در مطالب و فصول و ابواب کتاب تصرفی کنم و اگر حاجت باشد مطابق اسناد نوی که به دست آمده سخنی بیفزایم یا بکاهم، زیرا اسباب کار به هر جهت مهیا شده و از منابع قدیم کتب ذیل به دست من افتاده بود:

۱- معارف سلطان العلماء بهاء ولد نسخه‌ی خطی متعلّق به استاد دانشمند آقای علی اکبر

ده خدا که ممیزات آن را در صفحه‌ی (۳۵-۳۶) ذکر نموده‌ام؛

۲- مقالات شمس نسخه‌ی عکسی متعلق به وزارت معارف، ممیزات آن در صفحه‌ی (۹۶-۹۹) مذکور است؛

۳- مثنوی مولانا جلال‌الدین چاپ علاء‌الدوله؛

۴- کلیات شمس چاپ هند و نسخه‌ی خطی قدیمی که ظاهراً در قرن هشتم نوشته شده متعلق به مؤلف و نسخه‌ی خطی از کتاب خانگی جناب آقای حاج سیدنصرالله تقوی؛

۵- رباعیات مولانا طبع اسلامبول؛

۶- فاضل یا مقالات که تقریرات مولانا جلال‌الدین است طبع تهران.

۷- مثنوی‌های وائس نسخه‌ی خطی متعلق به مؤلف (ذکر آن در صفحه‌ی ۱۸۷)؛

۸- معارف سلطان محمد (در صفحه‌ی ۱۸۸-۱۸۹ ذکر آن به میان آمده)؛

۹- مناقب العارفین بایفاد شمس‌الدین افلاکی که مشتمل است بر شرح حال: سلطان‌العلماء ولد، برهان‌الدین محقق، شمس‌الدین تبریز، مولانا جلال‌الدین، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین حبی، بهاء‌الدین محمد معروف به سلطان ولد، عارف چلبی فریدون بن سلطان ولد، مؤلف این کتاب معاصر سلطان ولد بوده و اطلاعات مفید از تاریخ خاندان مولانا به دست داده و نامه‌ای توانا داشته است و اکثر مطالب آن را در ضمن این رساله مندرج کرده‌ام چندان که خود دانسان را به خواندن مناقب حاجت نیست و هر جا که انتقادی لازم بوده است هم دریغ نداشته‌ام؛

۱۰- ثواقب محمود مثنوی خوان که در سنه ۹۹۸ در ربان ترکی تألیف یافته و مستند اکثر مطالب آن همان روایات افلاکی می‌باشد (کتاب مزبور را از ابن‌العابدین رهبری شاگرد من در دانش سرای عالی ترجمه نمود).

گذشته از تذکرها و کتب دیگر که هر جا سخنی از آن‌ها روایت کرده‌ام پای صفحه نوشته‌ام.

دیگر بار عزم نو کردم و تألیف خود را سراپا خوانده به مناسبت، مطالبی کسر و اضافه نمودم و دو فصل یکی درباره‌ی آثار مولانا و دیگر در ذکر خاندان وی بر اصل بیفزودم تا مجموع کتاب به موجب تلك عشرة کامله دارای ده فصل گردید به ترتیب ذیل:

فصل اوّل - آغاز عمر؛

فصل دوم - ایام تحصیل؛

فصل سوم - دوره‌ی انقلاب و آشفتگی؛

فصل چهارم - روزگار تربیت و ارشاد؛

فصل پنجم - پایان زندگانی؛

فصل ششم - معاصرین مولانا از مشایخ تصوّف و علما و ادبا؛

فصل هفتم - شهریاران و امرای معاصر؛

فصل هشتم - صورت و سیرت مولانا؛

فصل نهم - آثار مولانا؛

فصل دهم - خاندان مولانا.

و عزیمت بنده چنانست - اگر فرصت یابم دومین جلد این کتاب را که به تحقیق و مطالعه‌ی آثار و عقاید مولانا مخفی نیست، از صورت تعلیق بیرون آرم و به جمال تدوین بیاریم و اینک این تألیف ناچیز را بر سر هنرمندان می‌گذرانم. امید که مقبول افتد. محتاج به یادآوری نیست که اکثر مطالب این تألیف نظر به ارتباطی که با عوالم عشق و ارادت دارد با اصطلاحات مخصوص این طایفه نوشته شده و حمل آن بر ظاهر خلاف مراد است.

بهمن ماه ۱۳۱۵

بدیع الزمان فروزانفر